



۱- رسم الخط

در کارهای تازه ای که برای رسم الخط فارسی کرده‌اند یکی کشف فاصله صفر و جدانویسی است. هرچه ملتهای دیگر و بویژه پیشروترین آنان در این زمینه، یعنی آلمانی‌ها، بیشتر سر هم مینویسند (تا آنجا که اطلاع دارم در هلندی و زبان‌های اسکاندیناوی هم چنین است)، ما به جدا نویسی روی آورده‌ایم، لابد برای آسان کردن کار خواندن. اما از آنجا که سرشت خط‌های فارسی و عربی طوری است که رعایت فاصله صفر در نوشتن تقریبا غیر ممکن است و در چاپ هم درمیان حرفهائی که از هم فاصله دارند، مشخص نمیشود، نوشتن و خواندن را دشوار میکند و مشکلی را هم حل نمیکند. گاهی کارهای شگفتی هم صورت میگیرد. مثلا در روی جلد و صفحه عنوان همین کتاب، واژه روشنفکری سر هم و در درون جدا نوشته شده است. تنها دلیل می تواند زشتی جدانویسی این واژه باشد که طراح جلد به آن توجه داشته است.

در نوشتن خط فارسی بر خلاف خط لاتین تعداد کرسی‌ها بسیار زیاد است. خط لاتین دارای چهار کرسی است که حرف های **Y** و **B** آنها را نشان میدهد، اما شمار کرسی‌های خط فارسی بیشتر است که مثلا در واژه مستحکم دیده میشود و این در خط نستعلیق آشکارتر است. در حروف چاپی از شمار این کرسی‌ها کاسته‌اند به طوری که همان واژه مستحکم که در نستعلیق دست کم هفت پایه دارد، پنج کرسی یافته است. نتیجه این که دستخط فارسی با فارسی چاپی تطبیق ندارد و اگر بکشیم نوشتن را با خط چاپی منطبق کنیم با دشواری نوشتن، مخصوصا کند شدن آن مواجه خواهیم شد. نستعلیق، مهر خود را بر فارسی نوشتاری زده است.

در خط فارسی به طور سرشتی پایان برخی از حرفها با آغاز برخی دیگر فاصله دارد، در نتیجه نهادن فاصله صفر راه هم در میان آنها دردی را دوا نمیکند. مثلا پایان نون، سین یا شین با آغاز فاء، قاف، کاف، گاف و... فاصله دارد و ایجاد فاصله صفر در این ترکیب و در واژه روشن فکر و ترکیبهای فراوان دیگری (روشن گر، آهن گر، مس گر، دانش نامه و...) مشکل را آسان نمیکند و مثلا چشم من روشن فکری با فاصله صفر راهم دو واژه میبینند. طراحان این خط برای این پدیده فکری نکرده‌اند یا اساسا آن را در نظر نداشته‌اند. توجه کنید که من واژه سرانجام را بی فاصله مینویسم ولی با فاصله صفر جلوه میکند. گذشته از این من با این که از کرو لال و کودک دبستانی تا بالاترین

مدتی است که نوشته‌های فارسی را با دشواری میخوانم. من هم از کسانی هستم که به خیال خود کتاب را میجوم، کارمن خواندن تنها نیست. در نتیجه دشواری من بیشتر است. در سالهای اخیر چهار کار در فارسی شده است:

۱- کوشش برای ایجاد تغییرهائی در رسم الخط و ظاهرا برای آسان کردن خواندن و نوشتن،

۲- کوشش برای دادن (بیشتر) یا ساختن (کمتر) واژه‌های نو برای مفهوم‌های نو،

۳- کوشش برای ترجمه مفهوم‌ها و تعبیرهای نو به فارسی.

۴- کوشش برای ایجاد تغییرهائی در دستور فارسی که از مدتها پیشتر صورت گرفته است و ربطی به طراحان امروز ندارد.

این چهار کار اکنون به شکل بی سر و سامانی پیش میرود و بسیاری- حتی بی داشتن صلاحیت علمی برای این کارها - در آن دخالت و در نتیجه این کار را آشفته تر میکنند. در این یادداشت آهنگ من بررسی همه جانبه این کار نیست، گرچه به برخی از کلیات اشاره خواهم کرد. دلبستگی به نوشتن این مقاله از خواندن و جویدن یک کتاب آغاز شد، کار روشنفکری، نوشته آقای بابک احمدی، تهران: نشر مرکز ۱۳۸۵ (چاپ دوم).

در این که طرح این مبحث در زبان فارسی بسیار لازم بوده است تردیدی ندارم، اما چهار کار بالا و بویژه دو کار نخست و توضیحاتی که نویسنده لابد آن‌ها را لازم تشخیص داده است، در این کتاب اثرهائی گذاشته است که خواندن آن را برای من دشوار کرده است. پس از پرداختن به این نکات به متن کتاب هم میپردازم.



سطح دانشگاهی را درس داده‌ام، هنوز به کسی برنخورده‌ام که از سر هم بودن این واژه‌ها احساس درد سر کند. دشواری بی-سواد یا کم‌سواد و مهارت در خواندن با این چیزها نه تنها حل نمیشود، بلکه ما را مدتی سرگردان میکند، چنان که هم اکنون من این سرگردانی را در خواندن فارسی پیدا کرده‌ام و هرروزه فاصله‌ام با عده‌ای از کتابهای تازه چاپ فارسی بیشتر

هرچه ملتهای دیگر و بویژه پیشروترین آنان در این زمینه، یعنی آلمانی‌ها، بیشتر سر هم مینویسند (تا آنجا که اطلاع دارم در هلندی و زبان‌های اسکاندیناوی هم چنین است)، ما به جدا نویسی روی آورده‌ایم.

میشود، ضمناً جدا نویسی به تنبلی ذهن کمک میکند. البته دشواریهای دیگر هم مزید بر علت است. همین دشواریها است که بسیاری از فارسی نویسان خارج از کشور را- که از آزادی بیشتری برخوردار و به دشواری حرفهای همصدا در تعلیم فرزندانشان گرفتارترند- به فکر عوض کردن خط فارسی انداخته است. در کتاب مذکور، ص ۶۶ به دو واژه بت‌وارگی و شی‌شدگی که هر دو با فاصله صفر در کنار هم قرار گرفته است توجه کنید تا نظر مرا بهتر دریابید.

جدا نویسی مشکل دیگری هم دارد و آن گرفتن فضای بیشتر است. با توجه به میزان تکرار اجزاء جدا (مثلاً می در آغاز فعل‌ها یا ها در پایان واژه‌ها و همه پسوندها و حتی برخی از پیشوندها) بی‌جهت به صفحات کتاب می‌افزاید.

اشکال طراحان رسم‌الخط جدید از جمله این است که به حکمتی که طراحان قدیم این خط در نظر داشته‌اند، توجه نکرده‌اند. آیا آن طراحان بلد نبودند که واژه صد (۱۰۰) را سد بنویسند؟ میدانیم که در خط فارسی برخی از واژه‌ها را با صاد نوشته‌اند که فارسی هستند، مانند صابون، صاروج، صد و غیره. در این کار حکمتی بوده است. یکی اینکه اینها اغلب در زبان پهلوی با چ آغاز میشده و در نتیجه و در مرحله تحول احتمالاً تلفظ آنها با چ و سین فرق داشته است. گذشته از این نوشتن سد آن را با سد به معنی بند یکسان میکرد. سوم این که سد دیگری (با سین) به معنی ظهور داشته‌ایم که نام جشن سده از آن است و سده نوشتن سده را (با سین) با دشواری روبرو میکرده است. نتیجه تبدیل سده به سده از جمله این است که ما برای ساختن واژه-هائی به معنی ظهور، اظهار و مانند آنها

(مثلاً واژه‌های برابر Manifestation) با دشواری مواجهیم (من خود سده را به همین معنی و ظهور در نوشته‌هایم به کار میبرم).

نکته دیگری که در این کتاب چشم مرا گرفت، نوشتن معین است تا لاید با معین به معنی یار اشتباه نشود. در این مورد تنها تشدید حذف و واژه ظاهراً درست همانی که تلفظ میشود نوشته شده، اما اشکال در این است که اگر این کار لازم است باید در همه موارد صورت گیرد (مثلاً در متعین، ص ۳۳ و شاید همه واژه‌های تشدید دار... و گرنه

من تا به حال به کسی بر نخورده‌ام که این دو واژه را با هم اشتباه کند.

۲- برابری نو

برابری نو یا واژه‌هایی که در فارسی نیست و باید ساخت از دشواریهای خواندن کتاب است. در برخی از زبان‌ها، مانند آلمانی، بسیاری از دانشمندان با بنیاد زبان خود آشنائی دارند و در نتیجه آسان برابر یا اساساً واژه نو میسازند یا حداکثر از یک زبانشناس کمک می‌گیرند. برای ساختن برابری نو آگاهی از بنیاد زبان ناگزیر است و گرنه واژه‌های نو فارسی چنان از آب در می‌آید که با آمدن واژه بهتر یا درست تر واژه پیشین فراموش میشود. بسیاری از برابری‌هایی که در دوره رضا شاه ساخته شد، فراموش شد، برخی به این دلیل که درست ساخته نشده بود. بسیاری هم باقی ماند که یکی از دلایل آن درست بودن ساخت است. در پنجاه سال گذشته هم واژه‌های بسیاری ساخته و فراموش شده است. در کتاب "یافتنی بودند" (ص ۲۹)، یا "یافتنی است" (ص ۳۲) دیده میشود که به معنی قابل یافتن به کار رفته است. میتوان بجای آن نوشت یافت میشد یا میشد یافت. یافتنی مرا به یاد یافتنی میاندازد که به معنی بافته و بویژه بافته نیمه‌کاره است. یافتنی هم ممکن است در معنی یافته یا موجود (در مقابل ناموجود و نه هست و دارای هستی) به کار رود.

واژه دیگر رمزگان است (مثلاً در ص ۸۰) که ساخت درستی ندارد. رمز واژه عربی است. گیرم که بخواهیم با آن مانند واژه فارسی رفتار کنیم. چرا -گان به آن چسبیده؟ در زبان فارسی پسوندی همچون -گان نداریم. اگر آهنگ از آن نظام رمزها یا مجموعه‌ای از رمزها است که آن را نمیرساند. البته هر واژه‌ای پس از مدتی کاربرد جا میافتد ولی باید پایه درستی گذاشت تا واژه‌های دیگری هم از آن بتوان ساخت.



سود شناختن بنیاد زبان همین است که دیوار کجی بنا نهاده نمیشود.

در ص ۱۹ برابر representation نمایندگی گذاشته شده. در فارسی نمایندگی به معنی agent به کار می‌رود. بهتر است از واژه "بازنما" استفاده کنیم که کم و بیش دارای همان ساخت و معنی است.

در ص ۲۱ و در جمله (فهم "از میان امور برگزیدن" بود)، ظاهراً فهم بجای مفهوم به کار رفته است.

در ص ۲۳ متصور میشود بجای متصور میکند به کار رفته است.

در ص ۳۰ و جاهای دیگری عینی گرایانه بجای عین گرایانه به کار رفته است.

در ص ۱۳۸ سطحی گرا داریم و ساده‌نگر. سطحی خود صفت است و نه چیزی که بتوان به آن گرایش داشت. آیا در برابر ساده‌نگر مثلاً پیچیده‌نگر داریم؟ نگرستن بادقت و بی‌دقت دارد، و نه (به نظر من) ساده و پیچیده.

۳- دستور زبان

در اینجا تنها به یک مورد از تغییر دستوری در زبان فارسی اشاره میکنم که اهمیت بسیار دارد. در فارسی کلاسیک برای فاعل جمع غیر ذیروح، فعل مفرد به کار میرفت. میگفتند و مینوشتند بارانها بارید، سیلها برخاست و...

اینک رسم شده که فعل جمع بیاورند، بارانها باریدند، سیلها برخاستند و...

اما این کار به حدی اثرگذار بوده که اکنون چه بسا برای فاعل مفرد هم فعل جمع به کار می‌رود. در کارهای نویسندگان کم‌مایه این کار فراوان صورت می‌گیرد، اما نمونه را از همین کتاب می‌آورم: "هر کدام عده زیادی را از قلمرو روشن فکری کنار می‌گذارند". ص ۴۰. هر کدام تاکید بر مفرد بودن دارد و فعل باید مفرد باشد. "مجموعه‌ای از نگرش‌ها و اندیشه‌هایی است که ... را پنهان یا تحریف می‌کنند." ص ۶۳ و ۶۴. توجه داشته باشیم که فاعل جمله مجموعه است (و نه نگرش‌ها



و اندیشه‌ها) با دو فعل که اولی مفرد و بعدی جمع آمده است. اگر بخواهیم نگرشها و اندیشه‌ها را فاعل قرار دهیم باید دو جمله بنویسیم تا چنین اشتباهی رخ ندهد. در ص ۱۹۲ جمله‌ای داریم "انبوه درس‌نامه‌ها و... که مباحث پیچیده را در دسترس همگان قرار می‌دهند" فاعل جمله انبوه و مفرد است.

توجه کنیم که من در نوشته‌ام تا اینجا برای فاعل جمع غیر ذیروح فعل مفرد به کار برده‌ام و برای من دشواری پیش نمی‌آورد. نمیدانم نظر خوانندگان چیست.

به کاربردن که پس از اگر (مثلاً ص ۳۳) لازم و زیبا نیست.

اما محتوای کتاب

در محتوای این کتاب موارد زیر به چشم من آمد:

خویشکاری این کتاب دادن تعریفی برای کار روشنفکری است. نویسنده بر آن است که از روشنفکر تعریفی دقیقتر به دست دهد و به همین دلیل تعریف‌های ذات باورانه را نقد میکند، به کار روشنفکر می‌پردازد و سر انجام میکوشد تعریفی برپایه گفتمان از روشنفکر بدهد. این نقد به نظر من که اهل این کارها نیستم کمی دراز آمد. نویسنده به مطالبی پرداخته است که بی آنها هم به کار او صدمه ای نمی‌خورد. از جمله در صفحه ۸۳ مطالب آغاز پاراگراف زائد به نظر می‌آید. مطالب آغاز ص ۱۲۲ ربطی به تعریف ندارد که در اینجا مطرح است. یکی دو مورد تکرار و چند مورد مطالب نه چندان لازم، اندکی برخی از بخش‌های کتاب را ملال آور کرده است. آغاز پاراگراف ص ۹۴ تکرار مطلبی است که قبلاً هم داشته‌ایم.

در بررسی دشواریهای تعریف ذات‌باورانه از جمله پرسش‌هایی که نویسنده میکند این است که "مگر کسی پیدا می‌شود که کار فکری نکند؟" ص ۴۰. او با طرح این پرسش، فکر کردن در مورد کارهای



این روشن است که یک روشنفکر حرفه‌ای هم ، چنان که نویسنده می‌پندارد همیشه اشتغال فکری ندارد. روشنفکری شغل یا تخصص نیست، عادت است.. بنابر این ممکن است در زمانی باشد و در زمانی دیگر نباشد. قیودی که نویسنده برای روشنفکر آورده افراطی است و از آنگونه سخنان مینماید که آهنگ آنها ممتاز کردن عده‌ای به نام روشنفکر است.

تو صیف ما از واقعیت متأثر از منافع و مقاصد ما هستند. شناخت انسانی بازتاب منفعل واقعیت نیست، بل همراه با و از رهگذر منافع انسانی ساخته میشود.“ (ص ۷۵)

عرض شود که تا واقعیت چه باشد. با افتادن سیب از درخت و به دنبال آن قانون جاذبه کشف میشود و به هیچ وجه گویای منافع و مقاصد کسی نیست. اگر بود با مقاصد گوناگون انسانها و مثلا با دید طبقاتی، چند قانون جاذبه داشتیم. نویسنده چنان کلی گوئی میکند که به کلی از بیان علمی دور میافتد. (ضمنا من نمیفهمم که نویسنده چرا بجای بلکه فارسی، بل عربی را به کار میبرد).

این گونه مطالب و پیچیدن مفاهیم عمومی در قالب مطالب فلسفی و گاه غیر علمی (نظیر آنچه گفته شد) کتاب را بی جهت حجیم کرده و مقاله‌ای را به صورت کتابی در آورده است.

نیز از جمله اعتراضهای او به کار فکری نقدی است که از مفهوم مارکسیستی روشنفکر میکند به این عنوان که اگر بپذیریم ”روشن فکر ... با حیات فکری سر و کار دارد.... چه کسی با زندگی فکری سرو کار ندارد؟“ (ص ۴۱). نخست این که کارداشتن تفاوت دارد با حرفه‌ای کار داشتن و جز کار فکری کار دیگری نکردن. این را خود بعدا (از جمله در ص ۱۵۶) یادآور شده‌اند و این تکرارها هم به حجم کتاب افزوده است. یک مجسمه‌ساز از آغاز که به فکری میافتد تا زمانی که فکر خود را میبزد و به اجرا میگذارد و در همه لحظه‌های کار (مثلا چکش زدن) فکر میکند، اما جنس فکر او با فکر روشنفکر یکی نیست. تفاوت در غیر فکر و فکر نیست، در جنس فکر است که نویسنده به آن نپرداخته است، در حالیکه در چنین بحثی ناگزیر بوده است. بنابر این اعتراض مولف به این مورد وارد نیست. دیگر این که من نمیدانم در کجا، اما تعبیر دیگری، شاید مارکسیستی دیده‌ام که اگر چه روشن

زندگی عادی را با فکر کردن حرفه‌ای یعنی با کاری که بیشترین وقت انسان را میگیرد و به هیچ روی مربوط به کارهای ساده نیست، یکی کرده و در واقع مرز میان فکر کردن به عنوان کار عادی و فکر کردن به عنوان کار حرفه‌ای انسان را از میان برده است تا بتواند اعتراض خود را ادامه دهد. او فکر کردن در موردی مانند فکر کردن برای خریدن یک مداد یا ساختن یک چاقو را با مثلا فکر کردن در باره درستی گزاره‌های روشنفکری از یک جنس می‌شمارد، مانند این که حساب کردن پول خرد جیب فروشنده‌ای را با فکر کردن ریاضیدانی در مورد مسئله‌ای اصم یکی بگیریم. مگر کسی پیدا میشود که وزنه بر ندارد یا ترازو داران قدیم همه وزنه بر میداشتند، اما این کارها وزنه برداری نیست و هر کسی وزنه بردار نیست. البته باید دانست که در دنیای ما بر شمار روشنفکران، یعنی کسانی که کارشان اساسا فکری است به مراتب افزوده شده و روشنفکری آن بار پرامتیاز خود را از دست داده است.

نویسنده در جایی از کتاب که به نقد عین‌گرایی می‌پردازد، به نوعی ”عینی‌گرایی افراطی“ اشاره میکند و میگوید ”شناخت همواره استوار به پیش‌دانسته‌ها است“ و آن را در ”علوم اجتماعی و نیز علوم طبیعی و فیزیکی“ صادق میدانند (ص ۷۴). در اینجا برای من دو سؤال مطرح میشود. یکی این که مگر ممکن است در فیزیک از پیش‌دانسته‌هایی استفاده کرد که خود، دانسته‌ها یا تجربه‌های فیزیکی نباشد؟ البته اگر ریاضیاتی را که در فیزیک استفاده میشود، هم پیش‌دانسته بدانیم، خود بیش از فیزیک متکی به پیش‌دانسته‌های ریاضی و بیش از هر دانش دیگری علمی است و غیر از آن نیست. دیگر این که باید پیش‌دانسته‌های ”علمی“ را از پیش‌دانسته‌های غیر علمی جدا کرد تا چنین حکمی گنگ نباشد. در علوم اجتماعی بخش مهمی از پیش‌دانسته‌ها عبارت است از داده‌های مردم‌شناختی، انسان‌شناختی، آمار و غیره. اینها هیچکدام غیر علمی نیست.

اما مثلا این درست است که زمینه فکری مورخ باعث بیان یا تفسیر خاص او از تاریخ می‌شود و از همین جا است که دبستان فکری پدید می‌آید. این دبستان فکری اگر بر پایه پیش‌دانسته‌های علمی باشد، اشکالی در آن نیست و نباید آن را ناتوان یا ناقص شمرد. به نظر من نویسنده در اینجا با کلی‌گوئی از جریان علمی بحثی که در پی آن بوده است، دور افتاده است. البته من با برخی از داده‌های ایشان موافق نیستم. نویسنده میگوید: ”امور واقع در جهان کشف نمی‌شوند بل انواع



نگفته بود اما مرا به این نتیجه رساند که روشنفکر کسی است که کار و حرفه‌اش اندیشیدن، نقد کردن یا سامان دادن به افکار است. در این تعریف هم تاکید بر تفاوت جنس دو گونه فکر است.

با توجه به این گونه فکر است که کار موسیقیدان و آهنگساز روشنفکرانه نیست (مطالب ص ۴۲)، بلکه به معنی دقیق کلمه هنری و اغلب، فنی است. کار هنرمند، حتی کسی که چنان بزرگ است که سبکی را ایجاد میکند، قطعیت بخشیدن به شکلی ویژه است که معارض کار روشنفکری به معنی مذکور است (نیز در خود کتاب ص ۱۵۵ به بعد). همچنین با توجه به این مطلب است که کار مدافعان یک نظم هم روشنفکرانه نیست (مطالب ص ۴۲)، زیرا نقد درسرشت کار روشنفکری است و نه دفاع. اما "توانائی جمع‌بندی نظریات یا تجربه‌ها" که در ص ۴۲ لزوماً کار روشنفکری شمرده نشده، بر اساس آن طرز فکر دقیقاً کار روشنفکری است. نیز چنین است "بیان ارزش-های جامعه به طور منظم و قاعده‌مند" که روشنفکری شمرده نشده و میتوان پرسید که اگر نیست، پس چیست؟ این کار همان سامان دادن به اندیشه‌ها است.

به نظر من نویسنده در اینجا به طور اصولی به تعریف مارکسیستی از شناخت- که محصول کار روشنفکری است- پرداخته است. در آنجا شناخت محصول کنش انسانی است و نه فکر یا تفکر. تفکر هم خود محصول همان کنش است. تا شخص با جامعه درگیر نشود و به شکل ملموس با مسائل روبرو نشود، شناختی نمی‌یابد. نیز باید مرز میان روشنفکر و آگاه روشن میشد که نشده است. گذشته از این باید دید مخاطب کیست، مثلاً روشنفکر یا تحصیلکرده؟ گمان نمیکنم که اصولاً کسی که با نظریه شناخت مارکسیستی آشنا باشد به این بحثها پر بها بدهد. من البته در این زمینه جاهلم، اما چندان تجانسی میان بیانات آقای احمدی و وظیفه روشنگری نیافتم، بلکه فکر کردم هدف جدا کردن روشنفکر از جامعه یا دست کم اشخاص غیر روشنفکر است. خواهیم دید که در تعریف نویسنده از روشنفکر این جداسازی- که ته رنگی از ارباب دارد- آشکار است.

سرانجام نویسنده تعریف خود را از روشنفکری برپایه گفتمان به دست میدهد، اما در چیدن مقدمات آن هم برخی از گرفتاریهای فکری خود را عیان میکند و در تعیین کار روشنفکرانه از جمله میگوید: "... کسی به اعتبار فعالیت خاص و مشخصی که انجام داده کاری روشنفکرانه کرده است، اما این فعالیت چون خاص و مشخص است همیشگی نیست، و ماهیت آن شخص را به عنوان "یک روشنفکر" تعیین

نمیکند. کاملاً امکان دارد کسی که در این موضوع خاص، و در این لحظه، کاری روشنفکرانه انجام داده در موردی دیگر و زمانی دیگر چنین نکند" (ص ۱۵۶) نویسنده میخواهد با این سخنان، چنین کسی را از جریان روشنفکری دور کند. اما این روشن است که یک روشنفکر حرفه‌ای هم، چنان که نویسنده میپندارد همیشه اشتغال فکری ندارد. روشنفکری شغل یا تخصص نیست، عادت است. بنابر این ممکن است در زمانی باشد و در زمانی دیگر نباشد. قیودی که نویسنده برای روشنفکر آورده افراطی است و از آنگونه سخنان مینماید که آهنگ آنها ممتاز کردن عده‌ای به نام روشنفکر است.

اما بینیم نویسنده چگونه تعریفی از روشنفکری میدهد. او میگوید: "تعریفی که من ارائه میکنم چنین است:

"هرکس که در جریان یک فعالیت کرداری-فکری بکوشد و موفق شود که: ۱) این فعالیت را در جهت گسترش افق گفتمانی خاص قرار دهد، و قلمرو کارکردی آن گفتمان را دقیقتر کند (با روشن کردن امکانات بیانی آن، و نشان دادن این که در گستره این گفتمان چه میتوان گفت و چه نمیتوان گفت، بر گستره امکانات بیان بیفزاید)، ۲) ارتباط گفتمان را با زندگی اجتماعی و با "صورت بندی دانائی" و سامان حقیقت، و نیز با ساز و کار قدرت، تا حدودی روشنتر کند و این نکته را به بحث بگذارد، ۳) حلقه‌های ارتباط گفتمان خاصی را با دیگر گفتمانهای رایج مستحکم کند، و در حالتی بهتر موجب پیدایش حلقه‌هایی تازه شود، آن فعالیت کرداری و فکری‌اش تبدیل به فعالیتی روشن فکرانه می‌شود." (ص ۱۵۷).

دشواریهای این تعریف را کسانی بیشتر در مییابند که به کار فرهنگ‌نویسی پرداخته باشند. ۱- بجای تعریف کار روشنفکری به تعریف روشنفکر پرداخته است (هرکس که... ۲- برای روشنفکر شرطی غیرعلمی گذاشته است) (هرکس که... موفق شود). گیریم که کسی موفق شد یا نشد، چه کسی این دو را تعیین میکند؟ لابد خود روشنفکر و گرنه دیگران که در این مورد کاره‌ای نیستند. اما اگر "بکوشد" ولی موفق نشود، چه کسی به او نمره روشنفکری میدهد یا او را روزه میکند؟ آیا کسی که از وضع مخاطبان او آگاه بوده؟ ملاحظه میکنید به کجا رسیدیم؟ ممکن است سر از دادگستری در بیاوریم. داورهای ارزشی در این تعریف کم نیست.

من به عنوان کسی که مدتی از عمرش را صرف نوشتن فرهنگی تعریفدار کرده و گاه برای دادن تعریفی در زمینه دلبستگی‌هایش کوشیده است، این تعریف را نه ناقص (که نویسنده خود به نوعی به آن



معرفی چهار کتاب



Bolshevism **The Road to Revolution** **Alan Woods**

بیشتر تاریخ‌نگاران انقلاب روسیه اغلب از دو منظر به تاریخچه حزب بلشویک پرداخته‌اند: یا از منظر دشمنی با حزب بلشویک بوده که این تاریخچه را یک "حادثه" و "تراژدی" نامیده‌اند و یا از منظر استالینی که تاریخچه بلشویسم را نتیجه‌ی کار یک مرد بزرگ (لنین) که به تنهایی انقلاب اکتبر را رقم زد، نگاشته‌اند.

آلن وودز در کتاب "بلشویسم" با رد این "تزها"، تکامل بلشویسم را به عنوان یک سازماندهی موثر و مبارزه زنده که براساس روش مارکسیستی تنظیم شده بود، مورد نقد و بررسی قرار داده است. آلن وودز با استفاده از اسناد و مدارک جدیدی که به دست آورده، تاریخچه بلشویسم را از اواخر قرن نوزدهم، ایجاد حزب سوسیال‌دموکرات روسیه و سپس پیدایش جناح بلشویسم تا پیروزی انقلاب اکتبر مورد نقد و پژوهش قرار داده است.

ناشر: **Wellred Publications**

قیمت: ۲۴ دلار آمریکا

آدرس: www.marxist.com

اذعان دارد) بلکه بی‌حاصل می‌بینم. نویسنده بایستی میان‌دیشید که شاید کسی بخواهد این تعریف را در فرهنگی به زبان فارسی جای دهد، چه باید بکند؟ همچنین باید از شتابزدگی پرهیز میکرد، کار دادن تعریف هیچ مناسبتی با شتاب ندارد. من اگر چه با تعریفی که آقای احمدی داده‌اند، موافق نیستم، میکوشم در اینجا آن را خلاصه و به خیال خود سامانمند کنم (تا شاید به زعم نویسنده کار روشنفکرانه-ای کرده باشم):

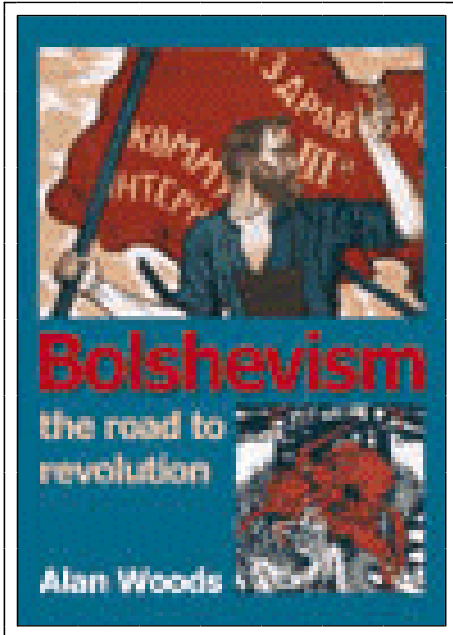
روشنفکری عبارت است از کوشش برای دقیق یا دگرگون کردن یک گفتمان و بیان رابطه آن با زندگی اجتماعی، صورت‌بندی دانائی، سامان حقیقت و ساز و کار قدرت و تسری دادن آن به گفتمان‌های دیگر. این تعریف چیزی از گفته آقای احمدی را فروگذار نکرده، کمتر از یک سیوم آن واژه دارد و به نظر خودم قابل فهم‌تر از آن است، بنابر این تکلیف بخش‌های زائد کتاب یا طول و تفصیل‌های غیر لازم روشن است و به نظر من تنها در کمک به همان جنبه امتیاز دادن به روشنفکران است.

به نظر من اگر امثال آقای بابک احمدی همان منتقل‌کننده افکار فلسفی غرب و نقدهائی که بر آنها شده به درون ایران باشند، کاری بسیار سودمندتر کرده‌اند. باید بررسی کرد و دید اصلاً کسانی که خود را روشنفکر مینامند این کارهائی را که آقای احمدی مدعی هستند، میکنند یا نه و اگر میکنند، واقعا در جهت خدمت به فکر و بشر است یا برای جاداشدن و تبدیل‌شدن به تافته‌ای جدا بافته. تعریف آقای احمدی (با الفاظ خود ایشان) از روشنفکر تافته‌ای جدا بافته را معرفی میکند.

من به شخصه میکوشم بیاموزم که شخص و از جمله روشنفکر را در دایره کار و کوشش اجتماعی بشناسم و در اینجا است که اگر روشنفکری از اشخاصی حمایت کرد که مناسبتی با پیشرفت و تکامل جامعه ندارند و مهر عقب‌ماندگی تاریخی خود را بر پیشانی دارند، به سخنانش پر بها ندهم، اما اینهم روشن است که من تنها برای خودم ممکن است، آری ممکن است، حجت باشم.



معرفی چهار کتاب



Bolshevism **The Road to Revolution** **Alan Woods**

بیشتر تاریخ‌نگاران انقلاب روسیه اغلب از دو منظر به تاریخچه حزب بلشویک پرداخته‌اند: یا از منظر دشمنی با حزب بلشویک بوده که این تاریخچه را یک "حادثه" و "تراژدی" نامیده‌اند و یا از منظر استالینی که تاریخچه بلشویسم را نتیجه‌ی کار یک مرد بزرگ (لنین) که به تنهایی انقلاب اکتبر را رقم زد، نگاشته‌اند.

آلن وودز در کتاب "بلشویسم" با رد این "تزها"، تکامل بلشویسم را به عنوان یک سازماندهی موثر و مبارزه زنده که براساس روش مارکسیستی تنظیم شده بود، مورد نقد و بررسی قرار داده است. آلن وودز با استفاده از اسناد و مدارک جدیدی که به دست آورده، تاریخچه بلشویسم را از اواخر قرن نوزدهم، ایجاد حزب سوسیال‌دموکرات روسیه و سپس پیدایش جناح بلشویسم تا پیروزی انقلاب اکتبر مورد نقد و پژوهش قرار داده است.

ناشر: **Wellred Publications**

قیمت: ۲۴ دلار آمریکا

آدرس: www.marxist.com

اذعان دارد) بلکه بی‌حاصل می‌بینم. نویسنده بایستی میان‌دیشید که شاید کسی بخواهد این تعریف را در فرهنگی به زبان فارسی جای دهد، چه باید بکند؟ همچنین باید از شتابزدگی پرهیز میکرد، کار دادن تعریف هیچ مناسبتی با شتاب ندارد. من اگر چه با تعریفی که آقای احمدی داده‌اند، موافق نیستم، میکوشم در اینجا آن را خلاصه و به خیال خود سامانمند کنم (تا شاید به زعم نویسنده کار روشنفکرانه-ای کرده باشم):

روشنفکری عبارت است از کوشش برای دقیق یا دگرگون کردن یک گفتمان و بیان رابطه آن با زندگی اجتماعی، صورت‌بندی دانائی، سامان حقیقت و ساز و کار قدرت و تسری دادن آن به گفتمان‌های دیگر. این تعریف چیزی از گفته آقای احمدی را فروگذار نکرده، کمتر از یک سیوم آن واژه دارد و به نظر خودم قابل فهم‌تر از آن است، بنابر این تکلیف بخش‌های زائد کتاب یا طول و تفصیل‌های غیر لازم روشن است و به نظر من تنها در کمک به همان جنبه امتیاز دادن به روشنفکران است.

به نظر من اگر امثال آقای بابک احمدی همان منتقل‌کننده افکار فلسفی غرب و نقدهائی که بر آنها شده به درون ایران باشند، کاری بسیار سودمندتر کرده‌اند. باید بررسی کرد و دید اصلاً کسانی که خود را روشنفکر مینامند این کارهائی را که آقای احمدی مدعی هستند، میکنند یا نه و اگر میکنند، واقعا در جهت خدمت به فکر و بشر است یا برای جاداشدن و تبدیل‌شدن به تافته‌ای جدا بافته. تعریف آقای احمدی (با الفاظ خود ایشان) از روشنفکر تافته‌ای جدا بافته را معرفی میکند.

من به شخصه میکوشم بیاموزم که شخص و از جمله روشنفکر را در دایره کار و کوشش اجتماعی بشناسم و در اینجا است که اگر روشنفکری از اشخاصی حمایت کرد که مناسبتی با پیشرفت و تکامل جامعه ندارند و مهر عقب‌ماندگی تاریخی خود را بر پیشانی دارند، به سخنانش پر بها ندهم، اما اینهم روشن است که من تنها برای خودم ممکن است، آری ممکن است، حجت باشم.

